

زبان آتشینم هست، لیکن در نمی گیرد

آسمان محبوب / داریوش مهرجویی / ۱۳۸۹

چاپ شده در: نشریه روزانه بیست و نهمین جشنواره فیلم فجر

زمان انتشار: بهمن ماه ۱۳۸۹

این یادداشت کوتاه با عنوان فرعی «آسمان محبوب و مشکلات همیشگی ما در درک فیلم های دولحنی» در یکی از شماره های بولتن روزانه جشنواره بیست و نهم فجر به سردبیری وحید سعیدی به چاپ رسید.

*

*

برخوردهای تند و تمسخرآمیز با فیلم تازه داریوش مهرجویی «آسمان محبوب»، بار دیگر همان مشکل قدیمی فضای نقد ما با پدیده «لحن دوگانه» فیلم ها را یادآوری می کند: اگر این فیلمی با رویکرد جدی عارفانه مانند «پری» بود، همگان تکلیف خودشان را در اعلام موافقت یا مخالفت با آن می دانستند و البته در این مسیر، بیش از هر عنصر سینمایی و ساختاری، به توافق یا عدم توافق شان با تفکر و پیشنهاد ایدئولوژیک/جهان بینی فیلم رجوع می کردند. اگر هم روشی آشکارا هجوآمیز در پیش می گرفت و مانند «دختر دایی گمشده» (اپیزود مهرجویی در دل فیلم «کیش» و یکی از بهترین آثار او تا به امروز) به روشنی لحن کمیک و سرخوشانه خود را در رویارویی با مضامینی عمیق و هستی شناختی مثل روح و مرگ و سرنوشت عشق بعد از مرگ و غیره به رخ می کشید، باز منتقد نمونه ای ما می دانست باید با چه رویکردی در مقابل فیلم اعلام موضع کند و در نتیجه، اگر آن همه شوخی با رسوم سنتی سوگواری و شادمانی در فرهنگ زیستی ما را توأم با لودگی می دید، موضع می گرفت و فریاد «وا هویت بومیا!» سر می داد و از فیلم استقبال انتقادی نمی کرد. ولی حالا که «آسمان محبوب» هر دو وجه را یک جا در خود و با خود دارد، حالا که هم به نظر می رسد هجویه ای بر سر و شکل ظاهری آن چیزی است که دوستان نامش را «سینمای معناگرا» گذاشته اند و هم حس می شود که تمسهر نیست و دارد به طور بسیار جدی، نوعی نگاه زیستی و شهودی پیشنهاد می کند، همه دچار سردرگمی می شوند.

واقعیت این است که اشاره به سردستی بودن تمهیداتی مانند برق آبی رنگ و کارتون وار چشم های شخصیت عمو غریب (مانی حقیقی) یا یادآوری این که زوم های زیادی در فیلم به کار رفته، خود در رویارویی با یفلمی از داریوش مهرجویی، مضحک به چشم می آید. یعنی به واقع این تصور وجود دارد که خود مهرجویی به جلوه مضحک این تمهیدات واقف نبوده؟ و ندانسته و به قصد چرخدخت جدی و درگیرکننده، از آنها بهره برده است؟ خبر دارم که برخی از عوامل فیلم، مثلاً تأکید او بر کمندی بازی کردن مانی در صحنه بعد از آوردن آن گیاه مرموز ناشناخته از کوه و کمر را می دیده اند، یا وقتی اصرار داشته برق آن نور آبی رنگ ساطع از چشمان عمو غریب هر چه شدیدتر و کاریکاتوری تر بشود، همه اش توصیه می کرده اند که آقا این کار را نکنید، به خدا مردم توی سالن می خندند. و مهرجویی هم می گفته خب من همین را می خواهم. ولی دوستان ما نمی توانند این لحن پردازش موقعیت ها را هضم کنند، یا در نوشته ها می گویند ای کاش این رویکرد به طور گسترده تر و مفصل تر در فیلم جاری می شد، چون نمی توانند ببینند که همین رفتار هجوآمیز همنشین یک وجه عارفانه شده و دارد به باورهایی هرچند موهوم و ظاهراً خرافی، راه می دهد.

بله؛ هر دوی اینها در «آسمان محبوب» مجاورند. فیلم نه این است و نه آن؛ و هم این است و هم آن. متأسفانه یا خوشبختانه، با آن که هیچ گاه از ارجاع مخاطب به منابع بیرونی به عنوان پیش نیاز درک دنیای فیلم ها دل خوشی نداشته ام، این جا باید سری به کتاب «جهان هولوگرافیک» نوشته مایکل تالبوت با ترجمه داریوش مهرجویی (انتشارات هرمس) بزنید. کلید دریافت بخش های ماورایی و متافیزیکی فیلم «آسمان محبوب»، نگرش مطرح در این کتاب است و کلید درک آن لحن دیوانه وار و حرکات ظاهراً مضحک و تمهیدات عمداً باسمة ای و غیره، رویکرد سینمایی مهرجویی و در اوجش، «دختردایی گمشده». کمی برای

مواجهه درست با اثر تازه یکی از مهم ترین فیلمسازان این سینما، به خودمان حرکتی بدهیم و انتظار نداشته باشیم فیلم از آن بالا به زیر بیاید و خود را هم سطح ما کند.